

از دواج ام‌کلثوم با عمر از نگاه فریقین*

دکتر محمد الله اکبری**

چکیده

این مقاله در صدد پاسخگویی به این پرسش است که آیا ام‌کلثوم دختر حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام به همسری عمر بن خطاب در آمده است یا خیر. برای پاسخ به این پرسش به منابع روایی، فقهی، تاریخی، نسب‌شناسی، فضایل‌نگاری، کلامی و... فریقین مراجعه شده و پس از نقل آراء، دلایل مخالفان و موافقان مورد بررسی و تأمل قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: ام‌کلثوم، موافقان، مخالفان، ازدواج، قراین، محدثان، فقها، نسب‌شناسان، فرزندان.

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۲۶

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۲۰

** عضو هیأت علمی مدرسه عالی امام خمینی تکلیف قم.

درباره زندگانی ام‌کلثوم دختر بزرگ حضرت فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام اطلاع چندانی در دست نیست. برخلاف خواهر کوچک‌ترش زینب که نام و آوازه و وضع روشن‌تری دارد، زندگی و شرح حال او بسیار مبهم و پیچیده است و مورد بی‌مهری مورخان و نسب‌شناسان کهن قرار گرفته است. ممکن است این بی‌مهری به دلیل نسبت همسری او با خلیفه دوم عمر بن خطاب باشد که خود او در آن هیچ دخالتی نداشته است. در یکی دو قرن اخیر که علمای شیعه درباره او کتابهایی نوشته‌اند، بیشتر بل همه آنها در رد ازدواج آن گرامی با عمر بن خطاب قلم زده‌اند و به دیگر جنبه‌های زندگی او نپرداخته‌اند. با وجود این، مهم‌ترین پرسشها درباره زندگی ام‌کلثوم به قرار زیر است:

آیا ام‌کلثوم دختر حضرت فاطمه علیها السلام وجود خارجی داشته است؟ اگر وجود داشته، ولادت و وفات او چه زمانی بوده است؟ آیا او دختر بزرگ آن حضرت است یا دختر دوم او؟ آیا او همسر عمر بن خطاب شده است یا خیر؟ اگر شده، آیا از او فرزندی داشته است یا نه و آیا همسر دیگری غیر از عمر داشته است یا نه؟ اگر داشته، آیا فرزندی از این همسر یا همسران داشته است یا نه؟ آیا او در کربلا حضور داشته و در کوفه و شام سخن گفته است؟ آیا در میان دختران حضرت علی علیه السلام ام‌کلثوم دیگری هم بوده است؟ اگر بوده، کدام یک همسر عمر بوده و کدام یک در کوفه و شام سخن گفته است؟ آیا ام‌کلثوم و زینب دو نفرند یا یک نفر؟ هر چند از این مقاله کوتاه نمی‌توان انتظار تفصیل داشت، اما در فرصت این نوشتار کوشش بر آن است که به این پرسشها پاسخ داده شود. از آنجا که منابع تخصصی این موضوع کتابهای نسب‌شناسی‌اند، این آثار در این خصوص منبع اصلی تلقی شده‌اند. نیز اگر گاهی واژه اهل‌فن در این مقاله به کار رود، منظور از آن نسب‌شناسان و مورخان است.

سنت عرب در نامگذاری فرزندان

در صدر اسلام و پیش از آن، رسم عرب بر آن بود که همزمان با انتخاب نام برای فرزندان، کنیه‌ای هم برای کودک بر حسب جنسیت او انتخاب می‌کردند. این کنیه که با پیشوند «اب» یا «ام» آغاز می‌شد، برای احترام به کودک بود و معمولاً او را با کنیه صدا می‌زدند. همچنین در عرف عرب نامهای فرزندان در آغاز نامگذاری فاقد پسوند «اکبر»، «اوسط»، «اصغر»، «کبری»، «وسطی» و «صغری» بود و این پسوند وقتی به نام کودک اضافه می‌شد که یک فرد، فرزند دیگر خود را به همان نام می‌نامید. پس از نامگذاری فرزند دوم به نام فرزند اول، به انتهای نام اولی اکبر یا کبری و به انتهای نام دومی اصغر یا صغری و به انتهای نام میانی اوسط یا وسطی افزوده می‌شد. بنابراین، به نام هیچ شخصی بدون داشتن همنام او در همان خانواده، پسوند اکبر

یا کبری و اصغر یا صغری اضافه نمی‌شد. در خانواده امیرمؤمنان علیه السلام نیز چنین بود. وقتی پسوند کبری به نام حضرت زینب علیها السلام یا ام‌کلثوم افزوده شد که آن حضرت دختر دیگرش را زینب یا ام‌کلثوم نامید. به نظر می‌رسد در زمان حیات حضرت فاطمه علیها السلام، حضرات زینب و ام‌کلثوم ملقب به کبری نبوده‌اند و این پسوند بعدها به نام آنها افزوده شده است. همچنین در عرف عرب نامگذاری شماری از فرزندان به یک نام (گاهی پنج تا ده تن به یک نام) رایج و معمول بود.^۱

وجود ام‌کلثوم

به نظر می‌رسد نسب‌شناسان، مورخان و محدثان و تمام دانشمندان شیعه و سنی که قصد ذکر نام فرزندان حضرت علی علیه السلام و یا حضرت فاطمه علیها السلام را داشته‌اند، نام ام‌کلثوم و زینب را آورده‌اند.^۲ از این‌رو، می‌توان گفت وجود آن گرامی مورد اتفاق علمای شیعه و سنی است و حتی گاه فتوای برخی از فقهای فریقین مستند به روایتی است^۳ که درباره ام‌کلثوم و بر فرض وجود او صادر شده است. به ویژه آنکه تمام نسب‌شناسان و به خصوص نسب‌شناسان علوی و شیعه که در زمان خود نقیب سادات و متخصص نسب آنان بوده و خود نسب به حضرت فاطمه علیها السلام می‌برده‌اند و در ثبت و ضبط انساب سادات دقت تام و تمام می‌کرده‌اند، همگی بر وجود او اتفاق نظر دارند.^۴

نام او

واژه‌ها و الفاظ به کار رفته در زبان عربی برای اشخاص، به ترتیب، نام، لقب و کنیه‌اند؛ مانند حسن، مجتبی و ابومحمد که به ترتیب نام، لقب و کنیه امام حسن علیه السلام است. از آنجا که واژه ام‌کلثوم در این زبان کنیه است، آرای مورخان و نسب‌شناسان درباره نام او متفاوت است. اغلب اهل فن نام او را ام‌کلثوم و برخی رقیه^۵ و برخی زینب صغری^۶ دانسته‌اند. به نظر بعضی^۷ نیز رقیه نام دختر سوم آن بزرگواران است. کسانی که نام او را زینب یا رقیه دانسته‌اند، ام‌کلثوم را کنیه او شمرده‌اند.

ولادت

در مورد اینکه حضرت زینب علیها السلام به سن بزرگ‌تر است یا ام‌کلثوم نیز میان اهل فن اختلاف وجود دارد. شماری از علمای شیعه به ویژه متأخران^۸ زینب را بزرگ‌تر و ام‌کلثوم را دختر کوچک‌تر و شماری دیگر از آنان^۹ و غالب علمای اهل سنت، ام‌کلثوم^{۱۰} را بزرگ‌تر و زینب را دختر کوچک‌تر دانسته‌اند. عده‌ای تاریخ ولادت او را سال ششم هجری^{۱۱} نوشته‌اند و شماری نیز تاریخ ولادت حضرت زینب را این سال دانسته‌اند.^{۱۲} البته در تاریخ ولادت حضرت زینب علیها السلام اقوال دیگری مانند پنجم جمادی‌الاولی در سال پنجم یا ششم، شعبان سال ششم، سال چهارم و اواخر

رمضان سال نهم پس از جنگ تبوک هم هست،^{۱۳} ولی در ولادت ام‌کلثوم نقل دیگری نیست. به نظر می‌رسد علمای متأخر شیعه چون عقیده به بزرگ‌تر بودن زینب داشته‌اند، اخبار مربوط به ولادت ام‌کلثوم را به حضرت زینب نسبت داده‌اند.

به لحاظ قرائن و شواهدی مانند خواستگاری خلیفه دوم، عمر بن خطاب، از او، و همنامی او با نام اولین دختر در گذشته رسول خدا ﷺ (به فرض اینکه حضرت فاطمه نام خواهرش را روی فرزند خود گذاشته باشد) به سال دوم هجری، به نظر می‌رسد او به سن از حضرت زینب علیها السلام بزرگ‌تر باشد. قرینه دیگر این است که امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ منفی دادن به خواستگاری عمر از ام‌کلثوم، به کوچک بودن ام‌کلثوم استدلال کرده و عمر به این استدلال اعتراض نکرده و نگفته‌است که پس دختر دیگر زینب را به من بده. اولاً، اگر زینب بزرگ‌تر می‌بود، عمر بایستی از او خواستگاری می‌کرد نه از ام‌کلثوم. خواستگاری از خواهر کوچک‌تر با علم به کوچک بودن او، با وجود خواهر بزرگ‌تر، بی‌معناست. ضمن اینکه در زمان این خواستگاری هنوز حضرت زینب همسر عبدالله، پسر جعفر، نبوده است. ثانیاً، اگر زینب علیها السلام بزرگ‌تر می‌بود، باید عمر در رد استدلال امیرمؤمنان به این مطلب استدلال می‌کرد.

روایت مرحوم شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نیز قرینه دیگری بر بزرگ‌تر بودن ام‌کلثوم است. در این روایت آمده است که به دروغ به حضرت فاطمه علیها السلام خبر دادند که حضرت علی علیه السلام از دختر ابوجهل خواستگاری کرده است. آن حضرت علیها السلام پس از شنیدن این خبر، حسن علیه السلام را بر شانه راست و حسین علیه السلام را بر شانه چپ گذاشت و با دست راست خود دست چپ ام‌کلثوم را گرفت و به منزل پدر رفت.^{۱۴} در این گزارش زینب حضور ندارد مگر ادعا شود که این دو نام از یک نفر بوده‌است.

همچنین قرائنی وجود دارد (مانند «سمتی امی‌حیدرة») که مردان عرب، قبل از اسلام و در صدر اسلام، امر نامگذاری فرزندان را به زنانشان وا می‌گذاشتند. نام دو تن از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خواهران به سن بزرگ‌تر از حضرت فاطمه علیها السلام، ام‌کلثوم و زینب است. گویا آن حضرت برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره خواهرش ام‌کلثوم که همسر عثمان بود و به سال دوم هجری همزمان با جنگ بدر از دنیا رفت، نام نخستین دخترش را ام‌کلثوم گذاشت. نیز ولادت حضرت زینب علیها السلام، دختر دوم آن حضرت، همزمان با فوت خواهر دیگرش زینب بود و از این رو نام او را زینب نهاد.^{۱۵}

نتیجه آنکه با توجه به شواهد و قرائن بالا، ام‌کلثوم از حضرت زینب بزرگ‌تر بوده و در سال پنجم یا ششم هجری به دنیا آمده است.

ام کلثومها

منابع تاریخی و نسب شناسی به اختلاف نام پانزده تا بیست و هشت دختر را برای امام علی علیه السلام ثبت کرده‌اند؛ یعقوبی هجده،^{۱۶} بلاذری بیست،^{۱۷} ابن قتیبه شانزده،^{۱۸} طبری نوزده،^{۱۹} مسعودی پانزده،^{۲۰} مقدسی پانزده،^{۲۱} شیخ مفید شانزده،^{۲۲} سبط ابن جوزی نوزده،^{۲۳} علوی نسابه هفده^{۲۴} و سیدابن طقطقی بیست و هشت^{۲۵} دختر برای آن حضرت علیه السلام نوشته‌اند. یکی از علل تفاوت شماره دختران آن حضرت این است که برخی از دختران آن حضرت در حیات او و پیش از بلوغ از دنیا رفته‌اند و برخی از مؤلفان (آنها که نام پانزده تن را آورده‌اند) فقط نام آنهایی را آورده‌اند که پس از آن حضرت زندگی کرده و دارای شوهر و فرزندان بوده‌اند. در میان این دختران، بین دو تا چهار ام کلثوم را نام برده‌اند.

ابن طقطقی که بیشترین عدد را آورده است عقیده دارد که آن حضرت سه دختر به نام ام کلثوم داشته است.

۱. ام کلثوم بنت فاطمه رضی الله عنها که به همسری عمر بن خطاب، خلیفه دوم، در آمد. نام او را ذکر نکرده است؛ مفید نام او را زینب و علوی رقیه دانسته است.

۲. ام کلثوم که در کودکی و پیش از بلوغ از دنیا رفت. این نسب‌شناس به نام او نیز اشاره نکرده است.

۳. ام کلثوم که نام کوچکش نفیسه بود و به همسری کثیر، پسر عباس، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله، در آمد و از این ازدواج پسری به نام یحیی زاده شد.

وی در شمار دختران آن حضرت نفیسه دیگری آورده است که نخست همسر عبدالله بن عقیل بود و پس از او همسر تمام بن عباس بن عبدالمطلب شد و از او دختری به دنیا آورد که به همسری عبدالله باهر بن امام سجاد علیه السلام در آمد.^{۲۶} مصعب زبیری تنها نام یک نفیسه با کنیه ام کلثوم را آورده که نخست همسر عبدالله اکبر بن عقیل بوده و از او دختری به نام ام عقیل آورده، سپس همسر کثیر بن عباس شده و از او پسری به نام حسن آورده و بعد همسر تمام بن عباس شده و از او دختری به نام نفیسه آورده که همسر عبدالله باهر بن امام سجاد شده است.^{۲۷}

مرحوم سید محسن امین در *اعیان الشیعه* می‌نویسد:

دختران امیرمؤمنان علیه السلام که نام یا کنیه آنها ام کلثوم است، سه یا چهار تن هستند:

۱. ام کلثوم کبری بنت فاطمه، رضی الله عنها همسر عمر بن الخطاب؛ ۲. ام کلثوم همسر مسلم بن عقیل که شاید ام کلثوم وسطی باشد؛ ۳. ام کلثوم صغری که بعد دربارهاش سخن خواهیم گفت؛ ۴. زینب صغری که

کنیه اش ام کلثوم است و قبرش در راه دمشق است. اگر او با ام کلثوم صغری، سومین فرد پیش گفته یکی باشد، پس ام کلثومها سه تن هستند و اگر دو تا باشند ام کلثومها چهارتا هستند.^{۲۸}

علوی، صاحب *المجدی*، نیز غیر از همسر مسلم بن عقیل که نام او را رقیه صغری ثبت کرده، دو ام کلثوم دیگر نام برده است: ۱. ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه علیها السلام، که همسر عمر بن الخطاب شده و نام کوچکش رقیه است. ۲. ام کلثوم که نام کوچکش نفیسه بود و همسر عبدالله اصغر بن عقیل شد.

تردید درباره تعداد ام کلثومها از آنجا پدید آمده است که برخی از منابع تاریخی و نسب‌شناسی نوشته‌اند که زینب صغری (*المجدی*: کبری) بنت علی بن ابی طالب علیه السلام، نخست همسر محمد بن عقیل بن ابی طالب شد و از او فرزندی آورد و پس از شهادت محمد در واقعه کربلا، وی همسر کثیر بن عباس بن عبدالمطلب شد و از او دختری به نام ام کلثوم به دنیا آورد.^{۲۹} نیز نوشته‌اند که همین کثیر بن عباس با ام کلثوم صغری بنت علی بن ابی طالب علیه السلام هم ازدواج کرد.^{۳۰}

از جمع‌بندی مجموع گزارشها چنین بر می‌آید که قطع نظر از همسر مسلم بن عقیل، دست کم دو دختر از امیرمؤمنان علیه السلام با کنیه ام کلثوم وجود داشته‌اند که دارای همسر و فرزند بوده‌اند. یکی دختر حضرت فاطمه علیها السلام که به همسری عمر بن خطاب در آمد و قبل از واقعه کربلا از دنیا رفت و دیگری که در کربلا حاضر بود و سخنانی از او در کتابها ثبت است و به احتمال قوی همان نفیسه است.^{۳۱} بری به غیر فاطمی بودن ام کلثوم حاضر در کربلا و شام تصریح کرده است.^{۳۲}

ازدواج با عمر بن خطاب

منابع حدیثی، تاریخی و تراجم از ازدواج ام کلثوم بنت فاطمه با عمر بن خطاب، خلیفه دوم، خبر داده‌اند. کتابهای کافی،^{۳۳} تهذیب الاحکام،^{۳۴} استبصار،^{۳۵} صحیح بخاری،^{۳۶} المصنف عبدالرزاق،^{۳۷} سنن بیهقی،^{۳۸} سیره ابن اسحاق،^{۳۹} طبقات ابن سعد،^{۴۰} انساب الاشراف،^{۴۱} نسب قریش،^{۴۲} جمهرة نسب قریش و اخبارها،^{۴۳} *المجدی فی انساب الطالبیین*،^{۴۴} *فی انساب الطالبیین*،^{۴۵} رسائل سیدمرتضی،^{۴۶} الشافی فی الامامة،^{۴۷} اعلام الوری،^{۴۸} المسائل العکبریة،^{۴۹} بحار الانوار،^{۵۰} المنق،^{۵۱} الذریة الطاهرة،^{۵۲} شرح الاخبار،^{۵۳} اسد الغابة،^{۵۴} الاصابة،^{۵۵} المعارف،^{۵۶} اعیان الشیعة،^{۵۷} تاریخ یعقوبی،^{۵۸} تاریخ طبری،^{۵۹} الکامل ابن اثیر،^{۶۰} المنتظم^{۶۱} و

طرح

سال ششم - شماره ۳۳ - پاییز ۱۳۸۶

۸

بسیاری از منابع دیگر، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم و بدون دخالت عمرو بن عاص از این ازدواج سخن گفته‌اند.

به نقل طبری،^{۶۲} عمر بن خطاب نخست ام‌کلثوم دختر ابوبکر را از عایشه خواستگاری کرد. عایشه مطلب را با خواهرش در میان گذاشت و او به دلیل آنکه عمر به زنان سختگیر است و زندگی سخت و خشنی (خشن العیش) دارد، نپذیرفت. عایشه برای حل مشکل و رد محترمانه درخواست عمر، از عمرو بن عاص کمک خواست. عمرو بن عاص به دیدن عمر بن خطاب رفت و چنین گفت: «ای امیرمؤمنان، خبری به من رسیده است که از آن به خدا پناه می‌برم! عمر گفت: چه خبری؟ گفت: از ام‌کلثوم دختر ابوبکر خواستگاری کرده‌ای! گفت: آری؛ او را برای من نمی‌پسندی یا من را برای او؟ گفت: هیچ کدام. بلکه او نوجوان و کوچک است و تحت نظر ام‌المؤمنین عایشه در رفاه و آسایش بزرگ شده است و تو سختگیر، پر هیبت و خشنی. ما از تو می‌ترسیم و نمی‌توانیم نظرت را درباره مسئله‌ای تغییر دهیم، پس او چه خواهد کرد! اگر در موردی با تو مخالفت کند و تو بر او سخت‌گیری و او را تنبیه کنی، در خصوص فرزندان ابوبکر رفتاری کرده‌ای که شایسته تو نیست. عمر گفت: در این صورت با عایشه چه کنم که با او در این مورد سخن گفته‌ام؟ گفت: جواب عایشه با من. من دختری بهتر از دختر ابوبکر به تو معرفی می‌کنم؛ ام‌کلثوم دختر علی بن ابیطالب علیه السلام. با او ازدواج کن که به لحاظ نسب بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تو پیوند برقرار شود.»

جعلی بودن این خبر از استدلال عمرو بن عاص پیداست. اگر رفتار عمر با دختر خردسال ابوبکر موجب رنجش خاطر او می‌شود و از این جهت ازدواج با او به صلاح نیست، بد رفتاری عمر با دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز موجب رنجش خاطر آن حضرت می‌شود و به طریق اولی نباید این ازدواج صورت گیرد. به نظر می‌رسد سازندگان این خبر خواسته‌اند با بهره‌برداری از این مسئله، برای ابوبکر فضیلتی تراشیده او را هم‌ردیف حضرت علی علیه السلام قرار دهند. البته گزارشهای دیگری هم در دست است که بر اساس آنها عمر از همان آغاز و بدون حضور عمرو بن عاص به خواستگاری دختر امیرمؤمنان علیه السلام رفته است.^{۶۳} منابع تاریخی زمان این ازدواج را سال هفده هجری قمری دانسته‌اند.^{۶۴} اگر ام‌کلثوم سال ششم هجری به دنیا آمده باشد، در این تاریخ باید سن او حدود یازده یا دوازده سال باشد و اگر سال هفتم یا نهم زاده شده سن او حدود ده یا نه سال است و در هر صورت با توجه به آب و هوای گرم آنجا کوچک نیست و استدلال حضرت علی علیه السلام بر خردسالی او ظاهراً به دلیل عدم تمایل آن حضرت به این ازدواج است.

از آنجا که امیرمؤمنان علیه السلام دختران دیگری هم به نام ام‌کلثوم داشته، ممکن است کسی بگوید شاید عمر با ام‌کلثوم، دختر علی علیه السلام از زنی غیر از فاطمه ازدواج کرده است. پاسخ این

است که عمر قصد خویشاوندی با رسول خدا ﷺ را دارد و این خواسته او را فقط ازدواج با دختر فاطمه علیها السلام تأمین می کند.

گزارشها درباره چگونگی خواستگاری عمر از ام کلثوم گوناگون است. به نقل یونس بن بکیر از ابن اسحاق (م ۱۵۱ق) ^{۶۵} که کهن ترین منبع این گزارش است، عمر ام کلثوم را از علی علیه السلام خواستگاری کرد و آن حضرت علیه السلام در جواب فرمود: کوچک است. عمر گفت: کوچک نیست. تو نمی خواهی او را به من بدهی. اگر راست می گویی او را پیش من بفرست تا او را ببینم. علی علیه السلام پارچه ای به ام کلثوم داد و او را نزد عمر فرستاد و گفت: برو به او بگو آیا این پارچه را می پسندی؟ عمر او را دید و گوشه چادرش (نه ساق پایش: طبقات، ج ۸، ص ۴۶۳ و منابع دیگر) را گرفت. ام کلثوم چادرش را کشید و گفت: رها کن. عمر چادرش را رها کرد و گفت: بسیار نجیب است، برو به پدرت بگو چنان که تو گفתי نیست. پس از آن، امیرمؤمنان او را به ازدواج عمر در آورد. ابن اسحاق در نقل دیگری که راوی آن از خاندان عمر است، آورده است که علی علیه السلام در پاسخ عمر گفت: باید مشورت کنم و با پسرانش مشورت کرد و آنها موافقت کردند و سپس ام کلثوم را نزد عمر فرستاد. در این نقل سخنی از کوچکی ام کلثوم مطرح نیست. این روایت را اغلب منابع اهل سنت با کاستیها و افزونیهایی نقل کرده اند. روایات دیگری هم در این باره هست که این مختصر جای طرح و تحلیل آنها نیست.

گزارش این ازدواج در منابع شیعه با منابع اهل سنت تفاوت اساسی دارد و حاکی از آن است که امام علی علیه السلام پس از تهدید عمر و واسطه شدن عباس با این ازدواج موافقت کرده است. به نقل کلینی، ^{۶۶} امام علی علیه السلام به عمر پاسخ منفی داد و اصرار عمر نیز سودی نبخشید. سرانجام عمر در ملاقاتی با عباس عموی امام علی علیه السلام به او گفت: بین من مشکلی دارم؟ عباس گفت: چرا! مگر مسئله ای پیش آمده است؟ عمر گفت: از پسر برادرت دخترش را خواستگاری کردم پاسخ منفی داد! به خدا سوگند زمزم را پر می کنم و تمام افتخارات شما را از بین می برم و دو شاهد می آورم که سرقت کرده و دست راستش را قطع می کنم! عباس ماجرا و جدیت عمر را در اجرای تصمیمش به علی علیه السلام خبر داد و از او خواست که این کار را به او واگذارد و آن حضرت پس از اصرار عباس کار را به او وا گذاشت و عباس ام کلثوم را به همسری عمر درآورد.

علت ازدواج

درباره علت این ازدواج و اصرار خلیفه دوم بر آن آمده است که پس از پاسخ منفی امام علی علیه السلام عمر گفت: من از این ازدواج قصد تمتع و لذتجویی ندارم، بلکه از رسول خدا ﷺ

شنیدم که فرمود: «روز قیامت تمام پیوندهای نسبی و سببی بریده می‌شود جز پیوند نسبی و سببی من.» و من قصد دارم با این ازدواج با رسول خدا ﷺ پیوند برقرار کنم. این روایت در منابع متعدد شیعه و سنی به طرق مختلف و به طریقی غیر از عمر هم نقل شده است.^{۶۷}

آرای علمای شیعه

آرای علمای شیعه در خصوص این ازدواج و رد و پذیرش آن از پذیرش و توجیه تا رد و انکار آن متفاوت است. از دیرباز این ازدواج محل بحث و استدلال فریقین بوده است و حتی از امام صادق علیه السلام^{۶۸} در این مورد سؤال شده است. همچنین در قرن چهارم و پنجم شیخ مفید و سیدمرتضی درباره آن مطلب نوشته‌اند. اهل سنت آن را دلیل الفت و مهربانی و عدم نزاع بین دو خاندان و صحت اسلام و خلافت عمر دانسته‌اند و با این استدلال شیعه را به چالش جدی کشیده‌اند و علمای شیعه در صدد پاسخگویی به آنها بر آمده‌اند.

مخالفان

شماری از علمای شیعه برای پاسخ به اهل سنت بهتر آن دیده‌اند که اصل ازدواج را انکار کنند تا مجبور نشوند تبعات آن را پاسخ دهند. این دسته در طول تاریخ کتابهایی در رد این ازدواج نوشته‌اند که برخی از آنها چاپ شده است. البته بیشتر آنان از علمای شیعه در شبه قاره هند هستند. آثاری که در رد این ازدواج نوشته شده بسیار است. برخی از علمای شیعه اثر مستقلی در این باره نوشته‌اند و بعضی در ضمن آثار خود به رد آن پرداخته‌اند. در ذیل به عناوین شماری از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. *المسئلة الموضحة فی اسباب انکاح امیرالمؤمنین ابنه*؛ نخستین کسی که در این ازدواج رساله‌ای نوشت، شیخ مفید بود. وی در پاسخ مسائل سرویات (*المسائل السرویه*)؛ سؤالهای مردم ساری) اولین رساله را به این مسئله اختصاص داده و ضمن آن، این ازدواج را رد کرده است. عمده دلیل وی در این رد، اختلاف روایات و تناقض گویی و تعارض آنهاست. دلایل وی در این رساله بیشتر جدلی است. به همین دلیل در پاسخ به مسائل عکبریات (*المسائل العکبریة*)؛ سؤالهای مردم عکبری)^{۶۹} از نظر خود برگشته و اصل ازدواج را پذیرفته و آن را به دلیل تهدید و حفظ مصالح اسلام دانسته است.

۲. *رسالة فی تزویج عمر لام کلثوم بنت علی*؛ به نقل *الدریعة*^{۷۰} از شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی (م ۱۱۲۱ق) درباره این ازدواج پرسیدند و او به رساله خود که در این مورد نوشته ارجاع داد. وی در این رساله ازدواج را رد کرده و در ضمن آن گفته است که ابوسهل نوبختی این ازدواج را رد کرده و شیخ مفید در انکار آن مبالغه کرده است.

۳. *العجالة المنعمة فی ابطال روایة نکاح ام کلثوم*؛^{۷۱} اثر سیدمصطفی بن سیدمحمد هادی دلداری نقوی (۱۳۲۳ق)، رساله‌ای است به زبان فارسی که چاپ هم شده است.
۴. *قول محتوم فی عقد ام کلثوم*؛^{۷۲} اثر سیدکرامت‌علی هندی که در سال ۱۳۱۱ق در هند چاپ شده است.
۵. *کنز مکتوم فی حل عقد ام کلثوم*؛^{۷۳} اثر سیدعلی‌اظهر هندی الکهنوی (۱۳۵۲ق) به زبان اردوست و در هند چاپ شده است.
۶. *رد الخوارج فی جواب رد الشیعة*؛^{۷۴} در این کتاب مؤلف روایت ازدواج ام کلثوم را ابطال کرده و به مسائل دیگری هم پاسخ داده است. این اثر به زبان اردوست و در شهر لاهور چاپ شده است.
۷. *نزویج ام کلثوم بنت امیرالمؤمنین علی و انکار وقوعه*؛^{۷۵} اثر علامه شیخ محمدجواد بلاغی (۱۳۵۲). این اثر به زبان عربی است و چاپ شده است.
۸. *افحام الاعداء والخصوم فی نفی عقد ام کلثوم*؛ اثر سیدناصرحسین بن امیرحامدحسین. کتابی است به زبان عربی که بارها در لکهنو و جاهای دیگر چاپ شده است و به فارسی هم ترجمه شده است. این اثر مفصل‌ترین کتابی است که در رد این ازدواج نوشته شده است و در آن دلایل مختلفی در رد و ابطال این نکاح آورده است. عمده دلایل وی بر محور کفر عمر و شارب‌الخمیر بودن او و عدم کفویت او با ام کلثوم استوار است. نخست به نظر خود کفر عمر را ثابت کرده، سپس گفته است چه کسی به شارب‌الخمیر و کافر زن می‌دهد که علی بن ابی‌طالب بدهد. هر کس دختر خود را به کافر بدهد، او را در معرض زنا قرار داده است و دامن امیرالمؤمنین علی مبراست از آنکه به دست خود، جگرگوشه خود را در معرض چنین خطری قرار دهد.^{۷۶} دلایل وی غالباً بر پایه مجادله و مخاصمه استوار است و فاقد مبنای علمی است. با روشی که او به کار برده است، کفر هر کسی را می‌توان ثابت کرد و هر مطلب و مسئله‌ای را می‌توان منکر شد. سیدمرتضی از صاحبان این استدلال‌ها به عنوان «اصحاب غافل ما» یاد کرده است.^{۷۷}
- موافقان**
- گروهی از علمای بزرگ شیعه و به‌ویژه بزرگان متقدم مانند قاضی نعمان،^{۷۸} شیخ مفید،^{۷۹} سیدمرتضی،^{۸۰} شیخ طوسی،^{۸۱} شیخ طبرسی،^{۸۲} علوی نسابه^{۸۳} و... این ازدواج را پذیرفته‌اند. علوی پس از ذکر برخی از راه‌حلهای نوشته است: آنچه از این روایات مورد اعتماد ماست این است که عباس بن عبدالمطلب او را با رضایت پدرش به ازدواج عمر در آورد. صاحب *دعائم* مستند به این روایت فتوا داده است: بهتر این است که دختر به موافق داده شود و در صورت ضرورت زن دادن به اهل خلاف از مسلمانان و زن گرفتن از آنان اشکالی ندارد.

شیخ مفید نیز این مسئله را پذیرفته است. استدلال او این است که ازدواج بر اساس ظاهر اسلام است و ایمان شرط نیست و اینکه عمر هر چند به لحاظ انکار نص و دفع حق از ایمان خارج شده، ولی از اسلام خارج نشده است و ازدواج با چنین افرادی به حکم شریعت جایز است. علاوه بر این، برخی از شیعیان می‌گویند که آن حضرت در این کار مضطر بوده است. دلیل اضطراب هم این است که این کار را به عباس واگذار کرده و خود انجام نداده است. در این صورت، ضرورات محظورات را جایز می‌کند. وی سپس به سیره رسول خدا ﷺ استناد کرده که آن حضرت دختران خود را به پسر ابولهب و ابوالعاص بن ربیع شوهر داد. همچنین آن حضرت بین زنان مؤمن و شوهران غیر مؤمن و منافق جدایی نینداخت. نیز قرآن کریم از قول لوط خبر می‌دهد که «هن بناتی اطهر لکم؛ من حاضریم دخترانم را به شما بدهم، آنان برای شما پاکیزه‌ترند.» با این کار، لوط دخترانش را به کافرانی از قومش عرضه می‌کند که خداوند اجازه هلاکت آنها را داده است.^{۸۴}

سیدمرتضی نیز ازدواج را پذیرفته است، ولی با این استدلال که با اصرار و تهدید عمر، علی علیه السلام کار را به عباس وا گذاشته و با اکراه رضایت داده است و «الضرورات تبيح المحظورات». وی در ادامه می‌گوید: «به نظر می‌رسد این کار با اکراه بوده است.» او روایت «ذلک فرج غصبناه» را مؤید اضطراب دانسته است. وی سپس می‌گوید: «افزون بر آن، اگر تهدید و اضطراب هم نمی‌بود این مناکحه مانعی نداشت. زیرا عمر مسلمان بود و شرایع اسلام را عمل می‌کرد و اظهار اسلام به شرع باز می‌گردد و از چیزهایی نیست که عقل آن را منع کند. علاوه بر این، عمل امیرمؤمنان از نظر شرع برای ما حجت است و ما باید عمل او را در جواز مناکحه مخالف، برای خود یک اصل قرار دهیم.»^{۸۵}

همو در *رسائل* خود، پس از استدلال به اکراه و اینکه بیعت آن حضرت با آنان مهم‌تر از این ازدواج بوده، نوشته است: «اما کسانی از اصحاب غافل ما، وقوع این عقد را انکار کرده‌اند. این ازدواج و انتقال ام‌کلثوم به خانه عمر و آوردن فرزندان برای او معلوم و مشهور است و آن را جز جاهل یا معاند انکار نمی‌کند و ما در مسئله‌ای از دین که راه خروجی برای آن هست، نیازی نداریم که مسائل ضروری و آشکار را انکار کنیم.»^{۸۶}

خلاصه استدلال این گروه این است که امیر مؤمنان تا آنجا که مقدور بود موافقت نکرد و پس از کشمکشها و امتناع جدی و نپذیرفتنهای مکرر و بهانه‌های متعدد برای رد عمر، سرانجام مجبور شد سرنوشت ام‌کلثوم را به عمویش عباس واگذارد.

راه‌حلهای مخالفان ازدواج

در طول تاریخ از سوی برخی عالمان شیعی راه‌حلهای دیگری غیر از پذیرش آن، برای رهایی از مخمصه این ازدواج ارائه شده است:

الف) از اساس چنین چیزی اتفاق نیفتاده است.^{۸۷}

ب) ازدواج رخ داد، ولی چون ام‌کلثوم کوچک بود، عمر صبر کرد تا بزرگ شود و وی قبل از عروسی مرد.^{۸۸}

ج) وقتی حضرت ناچار شد دخترش را به عمر بدهد، جنبه‌ای (جنی مؤنث) از جنیان نجران را احضار کرد و او را به شکل ام‌کلثوم در آورد و به خانه عمر فرستاد و ام‌کلثوم واقعی از نظرها پنهان شد تا وقتی عمر مرد. پس از مرگ او جنبه سهم‌الارث خود را گرفت و به نجران رفت و ام‌کلثوم ظاهر شد.

د) ازدواج رخ داد و این اولین فرجی است که در اسلام غصب شده است.^{۸۹}

ه) شیخ جعفر نقدی در کتاب *الانوار العلویة*،^{۹۰} پس از نقل روایت جنبه، چنین نوشته است: من در بعضی از کتابها دیدم ولی اکنون نام آن را به یاد ندارم که نوشته بود: از یکی از ائمه هدی نقل است که عمر از ام‌کلثوم دختر علی علیه السلام خواستگاری کرد و علی پاسخ منفی داد. عمر سپس از ام‌کلثوم دختر ابوبکر، ربیبه علی، خواستگاری کرد و علی بهانه آورد که کوچک است. عمر گفت: او را به من نشان بده. امیرمؤمنان او را نزد عمر فرستاد. عمر او را به نزدیک خود خواند و خواست دست او را بگیرد. او دستش را کشید و فرار کرد و به علی علیه السلام پناه برد و گفت: این فاسق من را آزار داد. عمر صبر کرد تا ام‌کلثوم بنت ابوبکر بزرگ شد و با او ازدواج کرد و مردم گفتند که عمر با دختر علی ازدواج کرده است. این ام‌کلثوم هم از طرف پدر و هم از طرف مادر، خواهر محمدبن ابوبکر است. شیوه نقل این روایت به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد مرحوم نقدی راه‌حل جدیدی به نظرش رسیده و آن را به صورت مبهم (برای پرهیز از دروغ‌گویی) به یکی از امامان نسبت داده است.

و) امام از روی ناچاری و تقیه با این ازدواج موافقت کرده است.^{۹۱} البته موافقان ازدواج هم موافقت علی علیه السلام را از باب ناچاری و تقیه دانسته‌اند.

قرائن وقوع ازدواج

در خصوص وقوع این عمل قرائن فراوانی وجود دارد که بسیاری از آنها به صورت مشترک در منابع فریقین آمده است.

طبرق

سال ۱۳۸۶ - شماره ۳۳ - پاییز

۱. فرزندان ام‌کلثوم از عمر؛ منابع نسب‌شناسی و تاریخی، محصول این ازدواج را یک پسر به نام زید و یک دختر به نام رقیه دانسته‌اند که هر دو به بزرگسالی رسیده و ازدواج کرده‌اند.^{۹۲} برخی منابع حتی از ازدواج دختر عمر از ام‌کلثوم با ابراهیم بن نعیم نحام عدوی و زادن دختری از او خبر داده‌اند.^{۹۳} سرانجام نسل عمر از ام‌کلثوم منقرض شد.^{۹۴} منابع حدیثی و فقهی در برخی ابواب فقه دست کم از زید پسر ام‌کلثوم سخن گفته‌اند که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.
۲. عدم توارث؛ منابع حدیثی،^{۹۵} فقهی^{۹۶} و تاریخی^{۹۷} خبر داده‌اند که ام‌کلثوم و پسرش زید که در نزاع میان قبیله عمر میانجیگری می‌کرد، در یک روز و همزمان از دنیا رفتند و معلوم نشد که کدام‌یک زودتر از دنیا رفته‌اند تا از یکدیگر ارث ببرند و از این رو هیچ‌یک از آنان از همدیگر ارث نبردند. بسیاری از فقهای فریقین به این حدیث فتوا داده‌اند.^{۹۸}
۳. یک نماز بر دو میت؛ منابع روایی فریقین^{۹۹} حکایت از آن دارند که ام‌کلثوم و پسرش زید در یک روز از دنیا رفتند. هنگامی که خواستند بر آن‌ها نماز میت بخوانند، جنازه زید را نزدیک به امام و جنازه مادرش را در طرف قبله قرار داد و با وجود حضور امامان حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس، سعید بن عاص که امیر مدینه بود بر هر دو جنازه یک نماز میت خواند. به نظر ابن حجر^{۱۰۰} و نووی^{۱۰۱} سند این روایت صحیح است. فقهای شیعه^{۱۰۲} و سنی^{۱۰۳} و زیدی^{۱۰۴} نیز مستند به این حدیث، به محتوای آن فتوا داده‌اند. در منابع شیعه دو روایت نقل شده است: یکی از طریق امام صادق علیه‌السلام^{۱۰۵} و دیگری از طریق عمار بن یاسر.^{۱۰۶} روایت دوم را اهل سنت^{۱۰۷} از طریق عمار بن ابی‌عمار مولى بنی‌هاشم نقل کرده‌اند. در زمان وفات ام‌کلثوم عمار یاسر زنده نبوده است تا شاهد ماجرا باشد و نقل کند. از این رو به نظر می‌رسد در منابع شیعه واژه ابی‌عمار به ابن‌یاسر تغییر یافته است؛ به خصوص با توجه به مولى بنی‌هاشم. زیرا عمار بن یاسر مولى نبوده و مولای بنی‌هاشم نبوده است.
۴. عده وفات؛ یکی از مسائل مطرح در فقه فریقین، خانه و محلی است که باید زن شوهر مرده در آنجا عده نگه دارد. در منابع حدیثی فریقین^{۱۰۸} روایتی آمده است که امام علی علیه‌السلام هفت روز بعد از مرگ عمر ام‌کلثوم را از خانه عمر به خانه خود منتقل کرد. فقهای فریقین^{۱۰۹} نیز به استناد این روایت به جواز انتقال زن شوهر مرده از خانه شوهر به خانه خود یا پدرش فتوا داده‌اند.
۵. کفویت زوجین؛ شماری از فقهای فریقین در بحث کفویت زوجین تساوی آن دو را در نسب شرط ندانسته و تنها ایمان به معنای عام آن را شرط کفویت دانسته‌اند و فتوای خود را به عمل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عمل امیرمؤمنان در تزویج ام‌کلثوم به عمر مستند کرده‌اند.^{۱۱۰}
۶. مهریه (صداق)؛ برخی از منابع فقهی و روایی فریقین نیز در مبحث مقدار صداق زوج و جواز زیاد بودن آن، به صداق تعیین شده از سوی عمر برای ام‌کلثوم استناد کرده‌اند.^{۱۱۱}

۷. کفالت به ویژه کفالت زن؛ در شماری از منابع تاریخی، روایی و فقهی فریقین آمده است که ام‌کلثوم بنت علی و همسر عمر بن خطاب نزد پدرش علی علیه السلام، عبدالله بن عمر را برای دینی که به عهده داشت یا به دلیل عدم بیعت با امام و برای پیشگیری از اقدامی علیه آن حضرت، کفالت کرده است.^{۱۱۳}

۸. نکاح صغیره و ولایت پدر و جد در نکاح او؛ برخی از محدثان و فقهای اهل سنت در مبحث ولایت پدر و جد در شوهر دادن دختران خردسال خود و نیز در جواز نکاح صغیره به این عمل امام علی علیه السلام استناد کرده‌اند.^{۱۱۴}

۹. هدیه همسر قیصر روم؛ به نقل ابن ابی الحدید،^{۱۱۵} عمر بن خطاب قاصدی نزد پادشاه روم فرستاد و چون ام‌کلثوم همسر او از حرکت قاصد آگاه شد دیناری چند داد و عطری خرید و آن را در دو شیشه قرار داد و به قاصد داد تا به عنوان هدیه به همسر قیصر روم بدهد. هنگامی که قاصد برگشت، دو شیشه پر از جواهرات از طرف همسر قیصر آورد و به ام‌کلثوم داد و چون عمر به خانه آمد و جواهرات را دید، پرسید اینها از کجا آمده است. ام‌کلثوم ماجرا را گفت و عمر جواهرات را از او گرفت. ام‌کلثوم به اعتراض گفت: این به عوض هدیه من است. عمر گفت: داور میان من و تو پدرت باشد. علی علیه السلام به سود عمر دآوری کرد و فرمود: به مقدار بهای دینارهایی که عطر خریدی از این جواهرات مال توست و بقیه مال مسلمانان است؛ زیرا قاصد آنان هدیه تو را برد و اینها را آورد.

۱۰. تقسیم پارچه‌ها؛ در منابع روایی و تاریخی اهل سنت^{۱۱۶} آمده است که عمر به روزگار حکومت خود پارچه‌هایی را میان زنان مدینه تقسیم کرد. برخی از حاضران پیشنهاد کردند که مقداری از آن پارچه را به ام‌کلثوم بدهد. عمر گفت: ام‌سلیط که روز جنگ احد برای ما آب می‌آورد، به این پارچه سزاوارتر است.

۱۱. لباس نامناسب؛ گویند که چون ساریه بن زینب خبر فتح مسلمانان را برای عمر آورد، خلیفه او را به خوردن غذا دعوت کرد و چون ام‌کلثوم غذا آورد، عمر از ام‌کلثوم خواست که بر سر سفره در حضور میهمان حاضر شود. ام‌کلثوم گفت: به گمانم مردی پیش توست. گفت بله هست. گفت اگر می‌خواستی به محضر نامحرم حاضر شوم، لباسی بهتر از این برایم می‌خریدی. گفت: آیا راضی نیستی که بگویند، ام‌کلثوم دختر علی علیه السلام و همسر عمر است.^{۱۱۷} علامه سیدمرتضی عسکری می‌گوید: این خبر را هم سیف بن عمر نقل کرده است و هم دیگران. نمی‌دانم آیا دیگران خبر را جعل کرده‌اند و سیف هم نقل کرده است یا سیف خبر را جعل کرده و بعد برایش سندهای دیگری ساخته‌اند.^{۱۱۸}

۱۲. دفاع زید بن ام‌کلثوم از جدش؛ در خبری آمده است که زید پسر عمر و ام‌کلثوم همراه هیأتی از مدینه به دمشق نزد معاویه رفت. معاویه او را کنار خود بر تخت نشاند و او را احترام

کرد. بسرین ارطاة که آنجا بود به علی علیه السلام و جد زید ناسزا گفت. زید از این عمل بر آشفت و با عصا بر سر بسر کوبید و سر او را شکست. معاویه به زید گفت: «سر شیخ و سید شام را شکستی» و به بسر گفت: «در حضور او از علی علیه السلام بد می‌گویی، در حالی که علی علیه السلام جد اوست.» زید پس از گفت‌وگو با معاویه به حالت قهر از مجلس معاویه بیرون رفت. مأمور معاویه به دنبال زید رفت و او را قسم داد و باز گرداند و معاویه از عمر پدر زید تعریف کرد.^{۱۱۸}

۱۳. در خبری آمده است که عمر سبی در گشت‌وگذار خود به بیرون شهر مدینه رفت و در آنجا به چادری مویین برخورد که زنی در آن در حال زاییدن بود و از بی‌چیزی شکایت می‌کرد. عمر بی‌درنگ به خانه باز گشت و همراه با مقداری آرد و روغن به اتفاق همسرش ام کلثوم بنت فاطمه با وسایل لازم بدان جا بازگشت. ام کلثوم در وضع حمل به زن کمک کرد.^{۱۱۹}

۱۴. نیز نقل شده است که پس از ضربت خوردن امیر مؤمنان علی علیه السلام ام کلثوم می‌گفت: «نماز صبح از من چه می‌خواهد؛ شوهرم عمر هنگام نماز صبح کشته شد و پدرم نیز هنگام نماز صبح کشته شد.»^{۱۲۰}

۱۵. همچنین نقل است که به هنگام پیوستن جمع زیادی از بصریان به عایشه، حفصه دختر عمر و همسر پیشین پیامبر صلی الله علیه و آله، برای آنکه ام کلثوم را ناراحت کند، کسی را سراغ او فرستاد و این خبر را به او داد. ام کلثوم گفت: «ای حفصه صبر کن. اگر امروز علیه پدر من متحد شده‌اید، دیروز هم علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله هم‌پیمان بودید. خداوند و جبرئیل و مؤمنان صالح ولی او و ملائکه پشتیبان او بودند.» حفصه گفت: «از شر تو به خدا پناه می‌برم.» ام کلثوم گفت: «خداوند چگونه تو را از شر من حفظ می‌کند، در حالی که تو دو بار در حق من ظلم کرده‌ای؛ یک بار سهم ارث من را از مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خورده‌ای و بار دیگر میراثم را از پدرت عمر.» گویند زنان حفصه را بسیار سرزنش کردند.^{۱۲۱}

دانشمندانی که منکر ازدواج ام کلثوم با عمر هستند، اخبار و گزارشهای تأیید کننده را بدون دلیل قانع کننده‌ای جعلی می‌دانند. توجه به این نکته ضروری است که جعل این اخبار متعدد برای این ازدواج غیر ممکن و فاقد انگیزه لازم است.

شوهران ام کلثوم

منابع حدیثی و تاریخی شوهران وی را به ترتیب عمر بن خطاب، پس از او عون بن جعفر بن ابی طالب، پس از او برادرش محمد بن جعفر و پس از او برادر دیگرش عبدالله بن جعفر نام برده‌اند.^{۱۲۲} این خبر با چند مشکل روبه‌روست. نخست آنکه به نقل ابن عبدالبر و به پیروی از او ابن حجر، عون و محمد پسران جعفر که در این خبر به عنوان شوهران بعدی ام کلثوم به شمار

آمده‌اند، در سال هفده هجری در جنگ شوشتر (تستر) شهید شده‌اند^{۱۲۳} و چنان که گذشت، در این سال عمر با ام‌کلثوم ازدواج کرده و هنوز زنده است. بنابراین همسری این دو با این بانو غیر ممکن است.

به نظر بلاذری، خبر شهادت آن دو در جنگ شوشتر را ابوالیقظان بصری نقل کرده و این نقل نادرست است. وی دو خبر دیگر در خصوص تاریخ شهادت این دو برادر نقل کرده که بنا بر یکی از آنها آن دو در صفین و بنا به دیگری در کربلا شهید شده‌اند.^{۱۲۴} از آنجا که او خبر دوم را با کلمه «قیل» نقل کرده، به نظر می‌رسد قول به شهادت آن دو در صفین را پذیرفته است. بنابراین نظر، ازدواج آن دو با ام‌کلثوم ممکن بوده است. مسعودی نیز تنها شهادت آن دو را در کربلا نقل کرده است.^{۱۲۵} ابن‌فندق شهادت محمدبن جعفر را در صفین و در سن بین سی تا چهل سالگی و شهادت عون بن جعفر را در کربلا دانسته است.^{۱۲۶} مقریزی تنها از محمد و عون نام برده و محمد را بر عون مقدم داشته و مرگ ام‌کلثوم را زمانی دانسته که همسر عون بوده است.^{۱۲۷} بنابراین نظر، ام‌کلثوم هیچ وقت همسر عبد الله بن جعفر نشده است.

ابن‌حجر نیز نوشته است: واقدی گفته است که محمدبن جعفر پس از عمر با ام‌کلثوم ازدواج کرد و در جنگ شوشتر شهید شد و گویند که با علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت داشته است. دار قطنی گفته است که محمدبن جعفر در جنگ صفین حضور داشته و با عبید الله بن عمر در میدان نبرد پیکار کرده و هر یک دیگری را کشته است. مرزبانی در *معجم الشعراء* نوشته است که محمدبن جعفر با برادر مادری اش محمدبن ابوبکر در مصر بوده و پس از کشته شدن محمد و سقوط مصر پنهان شده و سرانجام یک نفر از قبیله عک پناهگاه او را فاش کرده و او به فلسطین گریخته و در آنجا به یکی از داییهایش از قبیله خثعم پناه برده و او نزد معاویه شفاعتش کرده و زنده مانده است و این قول ترجیح دارد. او قول واقدی را که گفته محمدبن جعفر در شوشتر شهید شده رد می‌کند.^{۱۲۸}

سیدعلی بن معصوم، مؤلف *الدرجات الرفیعة*، پس از نقل شهادت محمدبن جعفر با واژه «قیل» و نقل سخن صاحب *استیعاب* دایر بر شهادت هر دو برادر در جنگ شوشتر، می‌نویسد: «قاضی نورالله در *مجالس المؤمنین* نظر *استیعاب* را ترجیح داده و قبر محمد را در یک فرسخی دزفول از توابع شوشتر دانسته است و این احتمال را مطرح کرده که شاید محمد در شوشتر شهید شده و بدن او به دزفول منتقل شده است. نیز گفته است که محمدبن جعفر به افتخار دامادی امام علی علیه السلام و شوهری ام‌کلثوم دست یافته است.»

سپس خود نوشته است: «جعفر بن ابی طالب دو پسر به نام محمد داشته است: یکی محمد اکبر که شوهر ام‌کلثوم بوده و در صفین در رکاب عمویش امام علی علیه السلام شهید شده است. دومی

طالع

سال ششم - شماره ۲۳ - پاییز ۱۳۸۶

۱۸

محمد اصغر که در جنگ شوشتر یا در کربلا شهید شده است و مؤلف *عمدة الطالب* گفته که وی به سن بلوغ نرسیده است. پس روشن شد که شوهر ام کلثوم محمد اکبر است و این از قاضی پنهان مانده و گمان کرده که جعفر تنها یک محمد داشته و از این رو قول به شهادت او در شوشتر را ترجیح داده است.^{۱۲۹}

مشکل دوم این خبر این است که عبدالله بن جعفر، همسر حضرت زینب علیها السلام، خواهر ام کلثوم بوده و نمی‌توانسته در زمان یاد شده همسر ام کلثوم هم باشد، مگر اینکه حضرت زینب را طلاق داده باشد؛ زیرا جمع بین دو خواهر در اسلام حرام است. با توجه به تأکید برخی منابع بر اینکه ام کلثوم هنگام مرگ همسر عبدالله بن جعفر بوده،^{۱۳۰} می‌توان احتمال جدی داد که ممکن است حضرت زینب علیها السلام پیش‌تر از دنیا رفته باشد و ام کلثوم همسر عبدالله شده باشد و مورخان و تراجم‌نویسان به دلیل تشابه نامها تمام وقایع و حوادث مربوط به ام کلثوم را زیر نام حضرت زینب علیها السلام آورده باشند. این احتمال را سخن مؤلف *اعلام النساء*^{۱۳۱} که مرگ ام کلثوم را چهار ماه پس از بازگشت کاروان اسرا از شام می‌داند، تأیید می‌کند.

وفات

برخی منابع خبر داده‌اند که سعید بن عاص اموی نیز از ام کلثوم خواستگاری کرد که امام حسن علیه السلام راضی و امام حسین علیه السلام ناراضی بود و سعید از خواسته خود منصرف شد.^{۱۳۲} منابع در تاریخ وفات او اختلاف دارند. برخی وفات او را حدود سال پنجاه هجری دانسته‌اند.^{۱۳۳} به نوشته سید محسن امین، وی در دوران سلطنت معاویه و امارت سعید بن عاص بر مدینه و قبل از سال پنجاه و چهار هجری وفات یافته است^{۱۳۴} چنان که پیش‌تر اشاره شد، مؤلف *اعلام النساء* ولادت او را سال ششم هجری و وفات او را چهار ماه پس از بازگشت کاروان اسرا از شام دانسته است.^{۱۳۵}

پی نوشتها:

۱. المروزی، القاضی النسابة اسماعیل المروزی الازورقانی، الفخری فی انساب الطالبین، تحقیق السیدمهدی الرجائی، ط ۱، مکتبة النجفی، قم، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۵-۲۴۷.
۲. ابن سعد، محمد کاتب الواقدی (م ۲۳۰ق)، الطبقات الکبری، دار صادر، بیروت، بی تا، ج ۸، ص ۴۶۳؛ الدولابی، ابوبشر احمد بن حماد (م ۳۱۰ق)، الذریعة الطاهرة، تحقیق، سعد المبارک حسن، ط ۱، دارالسلفية، کویت ۱۴۰۷، ص ۱۱۳-۱۱۸؛ العلوی، علی بن محمد العلوی العمری النسابه (م ۵ق)، المجدی فی انساب الطالبین، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، ط ۱، مکتبة المرعشی، قم، ۱۴۰۹، ص ۱۱؛ البلاذری، احمد بن یحیی (م ۲۷۹ق)، نساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ط ۱، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۷ق، ۱۹۹۶م، ج ۲، ص ۴۱۱؛ الشیخ المفید، محمد بن نعمان، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل البيت ل تحقیق التراث، ط ۱، دارالمفید، قم بی تا، ج ۱، ص ۳۵۴؛ ابن حزم، ابومحمد علی بن احمد بن حزم الاندلسی (م ۴۵۶ق)، تحقیق لجنة من العلماء، ط ۱، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۳ق، ۱۹۸۳م؛ جهرة انساب العرب، ص ۳۷؛ طبری، محمد بن جریر (م ۳۱۰ق)، تاریخ الرسل و الامم والملوک، تحقیق لجنة من العلماء، مؤسسة الاعلمی، بیروت، بی تا، ج ۴، ص ۱۱۸؛ الیعقوبی، احمد بن واضح (م ۲۸۲ق)، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۳؛ المسعودی، علی بن الحسین (م ۳۴۶ق)، مروج الذهب و معادن الجوهر، ط ۲، دارالهجرة، ۱۳۶۳ش، ۱۹۶۵م، قم، ج ۳، ص ۶۳؛ البغدادی، محمد بن حبیب (م ۲۴۵ق)، المنق، تحقیق خورشید احمد فاروق، بی تا، بی جا، ص ۴۲۶؛ بخاری، محمد بن اسماعیل (م ۲۵۶ق)، دارالفکر، طبع بالافست من طبعة دارالطباعة باستانبول، بیروت، ۱۴۰۱ق (جلد ۸)؛ ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن (م ۵۷۱ق)، تاریخ دمشق، تحقیق علی شیری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۱۷۹.
۳. کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۸ق)، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، ط ۳، دارالکتب الاسلامیة، طهران، ۱۳۶۷ش، ج ۶، ص ۱۱۵؛ الطوسی، محمد بن الحسن (م ۴۶۰ق)، تهذیب الاحکام، تحقیق السید حسن الموسوی الخرسان، ط ۴، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۱۶۱؛ البحرانی، الشیخ یوسف (م ۱۱۸۶ق)، الحدائق الناضرة (۲۵ ج)، تحقیق محمد تقی ایروانی، نشر جماعة المدرسین، قم، بی تا، ج ۲۵، ص ۵۲۸؛ الحر العاملی، محمد بن حسن (م ۱۱۰۴ق)، وسائل الشیعة، تحقیق موسسه آل البيت لاحیاء التراث (۳۰ ج)، ط ۳، مؤسسة آل البيت، قم، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۴۵۷-۴۵۸؛ الامام الشافعی، محمد بن ادريس (م ۲۰۴ق)، کتاب الام (۸ ج)، ط ۲، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ق، ۱۹۸۳م، ج ۷، ص ۱۸۲؛ السرخسی، شمس الدین محمد بن احمد (م ۴۸۳ق)، المبسوط فی الفقه و التشريع، تحقیق جمع من الافاضل، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۳۶؛ النجفی، محمد بن حسن (م ۱۲۶۶ق)، جواهر الکلام، تحقیق شیخ محمد قوجانی، ط ۲، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۲ش، ج ۱۲، ص ۸۰؛ المحقق الحلی، ابوالقاسم جعفر بن الحسن (م ۶۷۶ق)، المعترفی شرح المختصر، تحقیق لجنة التحقیق باشراف الشیخ ناصر المکارم، مؤسسة السیدالشهداء، قم، ۱۳۶۴ش، ج ۲، ص ۳۵۴؛ الشہید الثاني، زین الدین بن علی (م ۹۶۵ق)، مسالک الافهام، ط ۱، مؤسسة النشر المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۳، ص ۲۷۰؛ الطباطبای، السید علی (م ۲۳۱ق)، ریاض المسائل (ط ق حجریه)، موسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۸۰ و منابع دیگر فقهی و روایی فریقین.

طهری

سال ششم - شماره ۳۳ - پاییز ۱۳۸۶

۲۰

٤. العلوي النسابة، پيشين، ص ١٢؛ ابن طقطقى، الشريف محمد بن الطقطقى، الاصيلى فى انساب الطالبين، تحقيق السيد مهدي الرجائى، ط ١، مكتبة المرعشى النجفى، قم، ١٤١٨ق، ١٣٧٦ش، ص ٥٨.
٥. العلوي النسابة، پيشين، ص ١٢.
٦. الشيخ المفيد، پيشين، ج ١، ص ٣٥٤؛ الطبرسى، الفضل بن الحسن (م ٥٤٨ق)، اعلام الورى باعلام الهدى، تحقيق مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، ط ١، مؤسسه آل البيت، قم، ١٤١٧ق، ص ٢٠٣.
٧. البقوبى، پيشين، ج ٢، ص ٢١٣.
٨. الرحمانى الهمدانى، احمد، فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، المنير للطباعة و النشر، بى جا، ١٤٢٠ق، ص ١٦٣٥؛ الشاكرى، حسين (معاصر)، العقيلة و الفواطم، ناشر المؤلف، قم، ١٤٢١ق (چاپخانه ستاره)، ص ٨؛ همو، موسوعة المصطفى و العترة، فاطمة الزهراء، ط ١، نشر الهادى، قم، ١٤١٧ق، ص ١٤٨.
٩. الريشهري، محمد المحمدي (معاصر)، موسوعة الامام على بن ابي طالب فى الكتاب والسنة و التاريخ، بمساعدة السيد محمد كاظم الطباطبائى - محمود الطباطبائى نژاد، دار الحديث، قم، ١٤٢٥ق، ج ١، ص ١٢٦؛ الغروى، الشيخ محمد هادى (معاصر)، السيدة زينب فى تاريخ الاسلام، ص ١٧؛ نصر الجهمضى و ديگران، تاريخ اهل البيت (بروايه كبار المحدثين و المؤرخين)، تحقيق السيد محمد رضا الحسينى، ط ١، مؤسسه آل البيت، قم، ١٤١٠ق، ص ٥٣.
١٠. ابن اسحاق، محمد، السيرة النبوية، تحقيق محمد حميد الله، معهد الدراسات و الابحاث للتعريف دمشق، بى تا، ج ٥، ص ٢٣١؛ ذهبى، شمس الدين (م ٧٤٨ق)، سير اعلام النبلاء، تحقيق شعيب الارنؤوط - ابراهيم الزبيق، ط ٩، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤١٣ق، ج ٣، ص ٥٠٠.
١١. موسوعة الامام على بن ابي طالب، ج ١، ص ١٢٦؛ دخيل، على محمد على، اعلام النساء، ط ٣، الدار الاسلامية، بيروت، ١٤١٢ق، ١٩٩٢م، ص ٢٣٨؛ الذهبى، سير اعلام النبلاء، پيشين، ج ٣، ص ٥٠٠.
١٢. الرحمانى الهمدانى، فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، پيشين، ص ٦٣٥.
١٣. همان؛ الشاكرى، پيشين، ص ١٤٨؛ الرحمانى الهمدانى، احمد، فاطمة زهراء شادمانى دل پيامبر، ترجمه سيد حسين افتخارزاده، بى تا، بى جا، ١٣٧٣ش، ص ٩١٨؛ القزوينى، السيد محمد كاظم، فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد، دار الانتصار، بى جا، ١٤٢٢ق، ص ١٦٩-١٧٠.
١٤. الصدوق، على بن حسين (م ٣٨١ق)، علل الشرايع، تحقيق السيد محمد صادق بحر العلوم، منشورات المكتبة الحيدرية، نجف، ١٣٨٥ق، ١٩٦٦م، ج ١، ص ١٨٥.
١٥. الغروى، پيشين، ص ١٨.
١٦. البقوبى، پيشين، ج ٢، ص ٢١٣.
١٧. البلاذرى، پيشين، ج ٢، ص ٤١١-٤١٤.
١٨. ابن قتيبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم (م ٢٨٢ق)، المعارف، تحقيق ثروت عكاشه، ط ١، منشورات الشريف الرضى، قم، ١٤١٥ق، ١٣٧٣ش، ص ٢١٠-٢١١.
١٩. طبرى، پيشين، ج ٤، ص ١١٨.
٢٠. المسعودى، پيشين، ج ٣، ص ٦٤٣-٦٤٤.
٢١. البلخى، ابوزيد احمد بن سهل (م ٣٢٢ق)، البدء و التاريخ، وضع الحواشى، خليل عمران المنصور، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٧ق، ١٩٩٧م، ج ٢، ص ١٤٥-١٤٦.

٢٢. الشيخ المفيد، پيشين، ج ١، ص ٣٥٤.
٢٣. سبط بن الجوزي، *تذكرة الخواص*، الشريف المرتضى، قم، ١٤١٨ق، ١٣٧٦ش، ص ٥٧.
٢٤. العلوي النسابة، پيشين، ص ١١.
٢٥. ابن طقطقي، پيشين، ص ٥٩-٦٠.
٢٦. همان.
٢٧. الزبيرى، ابو عبدالله المصعب (م ٢٣٦)، *نسب قريش و اخبارها*، تحقيق ليفى بروفنسال، ط ٣، دارالمعارف، قاهره، بى تا، ج ١، ص ١٦.
٢٨. الامين، السيد محسن (م ١٣٧١ق)، *ايعان الشيعة*، تحقيق حسن الامين، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، بى تا، ج ٣، ص ٤٨٤-٤٨٥.
٢٩. الزبيرى، همان.
٣٠. همان؛ البغدادي، محمد بن حبيب (م ٢٤٥ق)، *المصبر*، ورقه الاصل الخطية، نسخه خطى ٤/ب، ص ٥٦-٥٧.
٣١. براى اطلاع بيشتر نگاه كنيد به الامين، *ايعان الشيعة*، پيشين، ج ١، ص ٣٢٧؛ و ج ٣، ص ٤٨٣-٤٨٥، ذيل شماره هاى ١٤٢٨، ١٤٢٧ و ١٤٢٩.
٣٢. الانصارى، محمد بن ابى بكر التاهسانى (م ٧ق)، *الجهرة فى نسب النبي واصحابه*، تحقيق دكتور محمد التونجى، ط ١، مكتبة النورى، دمشق، ١٤٠٢ق، ص ٢٨٦.
٣٣. كلينى، پيشين، ج ٥، ص ٣٤٦.
٣٤. الطوسى، تهذيب الاحكام، پيشين، ج ٨، ص ١٦١؛ و ج ٩، ص ٣٦٢.
٣٥. الطوسى، محمد بن الحسن، *الاستبصار فيما اختلف من الاخبار*، تحقيق السيد حسن الموسوى الخراسان، ط ٤، دارالكتب الاسلامية، تهران، ١٣٦٣ش، ج ٣، ص ٣٦٥.
٣٦. بخارى، پيشين، جزء ١٠، ص ٢، ج ٢٦٦٨.
٣٧. الصناعى، ابوبكر عبدالرزاق (م ٢١١ق)، *المصنف*، تحقيق جيب الرحمن الاعظمى، المجلس العلمى، بى تا، ج ٦، ص ١٦٣.
٣٨. البيهقى، احمد بن الحسين بن على، (م ٤٥٨ق)، *دارالفكر*، بيروت، بى تا، ج ٧، ص ١٦٧.
٣٩. ابن اسحاق، پيشين، ج ٥، ص ٢٣١-٢٣٢.
٤٠. ابن سعد، پيشين، ج ٨، ص ٤٦٣.
٤١. البلاذرى، پيشين، ج ٢، ص ٤١١.
٤٢. الزبيرى، پيشين، ج ١، ص ١٣.
٤٣. زبير بن بكار، *جمهرة نسب قريش و اخبارها*، تحقيق محمود شاکر، قاهره، ١٣٨١ق، ص ٧٨٢.
٤٤. العلوي النسابة، پيشين، ص ١٧.
٤٥. ابن طقطقي، پيشين، ص ٥٨.
٤٦. السيد المرتضى (م ٤٣٦ق)، *رسائل*، تحقيق سيد احمد الحسينى، اعداد سيد مهدى الرجائى، دارالقرآن، قم، ١٤٠٥ق، ج ٣، ص ١٤٨-١٥٠.
٤٧. *الشافى فى الامامة*، تحقيق سيدبذالزهراء الخطيب، ط ٢، قم، اسماعيليان، ١٤١٠ق، ج ٣، ص ٢٧٢-٢٧٣.
٤٨. الطبرسى، پيشين، ج ١، ص ٣٩٧.
٤٩. الشيخ المفيد، محمد بن نعمان (م ٤١٣ق)، *المسائل العكبرية*، ط ٢، دارالمفيد، بيروت، ١٤١٤ق، ١٩٩٣م، ص ٦٠-٦٢.

علم

سال ششم - شماره ٢٣ - پاييز ١٣٨٦

٢٢

۵۰. مجلسی، محمدباقر (م ۱۱۱۱ق)، *بحار الانوار*، ط ۲، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق، ج ۴۲، ص ۹۳.
۵۱. البغدادی، المنق، ص ۸۹، ۳۰۱، ۴۲۶.
۵۲. الدولابی، پیشین، ص ۱۱۳-۱۱۸.
۵۳. القاضي النعمان، ابوحنيفة نعمان بن محمد التميمي المغربي (م ۳۶۳ق)، *شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار*، تحقيق السيد محمد الحسيني الجلالی، ط ۲، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۰۶.
۵۴. ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی الکریم (م ۶۳۰ق)، *اسد الغابة في معرفة الصحابة*، اسماعيليان، تهران، بی تا، ج ۵، ص ۶۱۵.
۵۵. ابن حجر، احمد علی بن حجر العسقلانی (م ۸۶۲ق)، *الاصابة*، تحقيق الشيخ عادل احمد الموجود الشيخ علی محمد معوض، ط ۱، دارالکتب العلمية، بیروت، ۱۴۱۵ق، ۱۹۹۵م، ج ۸، ص ۴۴۵.
۵۶. ابن قتیبه، پیشین، ص ۷۹.
۵۷. الامین، السيد محسن، ج ۳، ص ۴۸۴.
۵۸. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۹.
۵۹. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۰.
۶۰. ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی الکریم (م ۶۳۰ق)، *الکامل فی التاریخ*، دار صادر - دار بیروت، بیروت، ۱۳۸۵ق، ۱۹۶۵م، ج ۲، ص ۵۳۷.
۶۱. ابن جوزی، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، تحقيق محمد عبدالقادر عطا - مصطفى عبدالقادر عطا، مراجعه، نعیم زرزور، دارالکتب العلمية، بیروت، ۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۴۴۱، و ج ۲، ص ۵.
۶۲. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۰.
۶۳. ابن اسحاق، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۱-۲۳۳؛ ابن کثیر، الحافظ ابوالفداء اسماعیل بن کثیر الدمشقی (م ۷۷۴ق)؛ *البداية والنهاية*، تحقيق علی شیری، ط ۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۱۵۷ و دیگر منابع یاد شده در متن.
۶۴. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۹؛ طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۶۸؛ ابن اثیر، *الکامل*، پیشین، ج ۲، ص ۵۳۷.
۶۵. ابن اسحاق، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۱-۲۳۳؛ نیز نک، ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل، *السيرة النبوية*، تحقيق مصطفى عبدالواحد، ط ۱، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۶ق، ج ۴، ص ۵۸۲، ۶۱۱ و منابع دیگر. به ویژه با ابن اسحاق و ابن سعد مقایسه کنید.
۶۶. کلینی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۶.
۶۷. ابن اسحاق، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۱-۲۳۳؛ البلاذری، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۱؛ الحاکم، محمد بن محمد الحاکم النیسابوری (م ۴۰۵ق)، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقيق يوسف المرعشلی، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۱۴۲؛ البیهقی، پیشین، ج ۷، ص ۶۳-۶۴ و ص ۱۱۴؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۹؛ العلوی النسابة، پیشین، ص ۸۲؛ مجلسی، ج ۲۵، ص ۲۲۶؛ الحر العاملی، پیشین، ج ۲۰، ص ۲۸.
- منابع شیعه روایت را از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده اند.
۶۸. نقدی، شیخ جعفر (م ۱۳۷۰ق)، *الانوار العلوية و الاسرار المرتضوية*، ط ۲، مکتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۱ق، ص ۴۳۵.
۶۹. دهکده ای نزدیک بغداد.

٧٠. تهرانی، الشیخ محمد محسن آقابزرگ، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ط ٣، در الاضواء، بیروت، بی تا، ج ١١، ص ١٤٦، ش ٩١٢.
٧١. همان، ج ١٥، ص ٢٢٣، ش ١٤٦٠.
٧٢. همان، ج ١٧، ص ٢١٤، ش ١١٦٤.
٧٣. همان، ج ١٨، ص ١٦٨.
٧٤. همان، ج ١٠، ص ١٧٥، ذیل ش ٣٥٦.
٧٥. همان، ج ٤، ص ١٧٢ و ج ١١، ص ١٤٦.
٧٦. همان، سراسر کتاب به ویژه ص ١١٦-١٣٢.
٧٧. السید المرتضی، رسائل، پیشین، ج ٣، ص ١٥٠.
٧٨. المغربی، القاضی نعمان بن محمد بن المنصور (م ٣٦٣ق)، دعائم الاسلام، تحقیق اصف بن علی اصغر فیضی، دار المعارف، بیروت، ١٣٨٣ق، ١٩٦٣م، ج ٢، ص ٢٠٠.
٧٩. الشیخ المفید، المسائل العکریة، پیشین، ص ٦٠-٦٢.
٨٠. السید المرتضی، الشافی فی الامامة، پیشین، ج ٣، ص ٢٧٢-٢٧٣؛ همو، رسائل، ج ٣، ص ١٤٨-١٤٩.
٨١. الطوسی، محمد بن الحسن (م ٤٦٠ق)، تهذیب الاحکام، پیشین، ج ٨، ص ١٦١ و ج ٩، ص ٣٦٢؛ نیز، الاستبصار، پیشین، ج ٣، ص ٣٤٥.
٨٢. الطبرسی، پیشین، ج ١، ص ٣٩.
٨٣. العلوی النسابة، پیشین، ص ١٧.
٨٤. الشیخ المفید، المسائل العکریات، پیشین، ص ٦٠-٦٢.
٨٥. السید المرتضی، الشافی فی الامامة، پیشین، ج ٣، ص ٢٧٢-٢٧٣؛ همو، رسائل، پیشین، ج ٣، ص ١٤٨-١٤٩.
٨٦. همان، ج ٣، ص ١٥٠.
٨٧. منابع پیشین به ویژه: الموسوی، سید ناصر حسین، افحام الاعداء والخصوم بتکذیب ما افتروه علی سیدتنا ام کلثوم، اصدار و تقدیم، محمد هادی امینی، مکتبه نبوی، تهران، بی تا، سراسر کتاب.
٨٨. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م ٥٨٨ق)، مناقب آل ابی طالب، تحقیق لجنة من اساتذة النجف، مکتبة الحیدریة، نجف، ١٣٧٦ق، ١٩٥٦م، ج ٣، ص ٣٤٩. از قول ابو محمد نوبختی آورده است.
٨٩. العلوی النسابة، پیشین، ص ١٧؛ الراوندی، قطب الدین (م ٥٧٣ق)، الخرائج والمجریح، تحقیق مؤسسه الامام المهدي، ط ١، مؤسسه الامام المهدي، قم، ١٤٠٩ق، ج ٢، ص ٨٢٦؛ مجلسی، پیشین، ج ٤٢، ص ٨٨؛ بحرانی، مدینه المعاجز، پیشین، ج ٣، ص ٢٠٣؛ التبریزی، المولى علی بن احمد القراچه داغی (م ١٣١٠ق)، اللمعة البيضاء، تحقیق سید هاشم میلانی، ط ١، مؤسسه الهادی، قم، ١٤١٨ق، ص ٢٨٠. نقدی، پیشین، ص ٤٣٥.
٩٠. همان، ص ٤٣٦.
٩١. التبریزی، پیشین، ص ٢٨٠.
٩٢. ابن سعد، پیشین، ج ٨، ص ٤٦٣؛ البلاذری، پیشین، ج ٢، ص ٤١١؛ العلوی النسابة، پیشین، ص ١٧؛ ابن طقطقی، پیشین، ص ٥٨؛ زبیر بن بکار، پیشین، ص ٧٨٢؛ البغدادی، المنعم، پیشین، ص ٨٩؛ الزبیری، پیشین، ص ٤١؛ ابن عساکر، پیشین، ج ١٩، ص ٤٨٢.
٩٣. ابن سعد، پیشین، ج ٥، ص ١٧١.
٩٤. البغدادی، المحبر، پیشین، ص ٥٥٥؛ ابن عساکر، پیشین، ج ١٩، ص ٤٨٢.

طهر

سال ششم - شماره ٢٣ - پاییز ١٣٨٦

٢٤

۹۵. الطوسي، تهذيب الاحكام، پيشين، ج ۹، ص ۳۶۲؛ البحر العاملي، پيشين، ج ۲۶، ص ۳۱۴؛ الدارمي، ابو محمد عبدالله بن بهرام (م ۲۵۵ق)، سنن الدارمي، مطبعة الاعتدال، دمشق، بعنايه محمد احمد دهمان، ۱۳۴۹ق، ج ۲، ص ۳۷۹؛ الحاكم النيسابوري، پيشين، ج ۴، ص ۳۴۶ (هذا حديث صحيح و لم يخرجاه)؛ الدارقطني، علي بن عمر (م ۳۸۵ق)، السنن، تحقيق مجدي بن منصور الشوري، ط ۱، دارالكتب الاسلاميه، بيروت، ۱۴۱۷ق، ۱۹۹۶م، ج ۴، ص ۴۰؛ البيهقي، پيشين، ج ۶، ص ۲۲۲.
۹۶. الشهيد الثاني، پيشين، ج ۱۲، ص ۲۷۰؛ النجفي، پيشين، ج ۳۹، ص ۳۰۸؛ الفاضل الهندي، بهاء الدين محمد بن الحسن الاصفهاني (م ۱۱۷۳ق)، مكتبة المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۵ق، كشف اللثام، ج ۲، ص ۳۱۲؛ الامام مالك بن انس (م ۱۷۹ق)، المدونة الكبرى، مطبعة السعادة، مصر، بي تا، بي جا، ج ۳، ص ۳۸۵؛ ابن قدامه، عبدالله بن محمد الحنبلي (م ۶۲۰ق)، المغني، تحقيق جماعة من العلماء دارالكتاب العربي، بيروت، بي تا، ج ۷، ص ۱۸۷؛ ابن قدامه، عبدالرحمن (م ۷۲ق)، الشرح الكبير (۲ ج)، دارالكتاب العربي، بيروت، بي تا، ج ۷، ص ۱۵۶.
۹۷. البغدادي، المنق، ص ۳۱۰.
۹۸. منابع فقهي شماره قبل؛ الطباطبائي، پيشين، ج ۲، ص ۳۸۰؛ النراقي، احمد بن محمد مهدي (م ۱۲۴۵ق)، مستند الشيعة (ط ج)، تحقيق مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، ط ۱، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۹ق، ج ۱۹، ص ۴۵۲ و منابع ديگر.
۹۹. البحر العاملي، پيشين، ج ۲، ص ۸۱۱؛ النوري، الميرزا حسين (م ۱۳۲۰ق)، مستدرک الوسائل، تحقيق مؤسسة آل البيت لاحياء التراث (۱۸ ج)، ط ۲، ع آل البيت، قم، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۷۹؛ مجلسي، پيشين، ج ۷۸، ص ۳۸۲؛ الطوسي، محمد بن الحسن، الخلاف، تحقيق سيدعلي الخراساني - سيدجواد شهرستاني - شيخ محمد نجفي، ط ۱، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۷۲۲؛ النسايني، احمد بن شعيب (م ۳۰۳ق)، السنن الكبرى، ط ۱، دارالفكر، بيروت، ۱۳۴۸ق، ۱۹۳۰م، ج ۴، ص ۷۱؛ الدارقطني، پيشين، ج ۲، ص ۶۶؛ الصنعاني، پيشين، ج ۳، ص ۴۵۶؛ البيهقي، پيشين، ج ۴، ص ۳۳؛ احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق)، العلل و معرفة الرجال، تحقيق الدكتور وصي الله بن محمد عباس، ط ۱، دارالخطابي، رياض، بي تا، ج ۱، ص ۱۴۰.
۱۰۰. ابن حجر، احمد بن علي العسقلاني (م ۸۵۲ق)، التلخيص الحبير في تخريج احاديث الراقي الكبير، دارالفكر، بيروت، بي تا، ج ۵، ص ۲۷۶.
۱۰۱. النووي، محي الدين بن شرف (م ۷۶ق)، صحيح مسلم بشرح النووي، دارالكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۷ق، ۱۹۸۷م، ج ۵، ص ۲۲۴.
۱۰۲. الطوسي، الخلاف، پيشين، ج ۱، ص ۷۲۲؛ العلامة الحلي، الحسن بن يوسف (م ۷۲۶ق)، مختلف الشيعة، تحقيق مؤسسه النشر الاسلامي، قم، ۱۴۱۳ق، ط ۲، ج ۲، ص ۳۰۸؛ همو، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، تحقيق قسم الفقه في مجمع البحوث الاسلاميه، ط ۱، مؤسسة الطبع و النشر في الأستانة الرضويه، مشهد، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۴۵۷؛ المحقق الحلي، المعتمد، پيشين، ج ۲، ص ۳۵۴؛ النجفي، ج ۱۲، ص ۸۰؛ الفاضل الهندى، ج ۱، ص ۱۲۷ و ج ۲، ص ۳۳۹؛ الهمداني، آقا رضا (م ۱۳۲۲ق)، مصباح الفقيه (ط ق)، منشورات مكتبة الصدر، تهران، بي تا، ج ۲، ص ۵۰۶.
۱۰۳. الشرييني، محمد الخطيب (م ۹۷۷ق)، معنى المحتاج الى معرفة معاني الفاظ المنهاج (ج ۴)، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۳۷۷ق/ ۱۹۵۸م، ج ۱، ص ۳۴۸؛ الدمياطي، السيد البكري (م ۱۳۱۰ق)، اعانة

- الطالبيين على حل الفاظ فتح المعين، ط ١، دارالفكر، بيروت، ١٤١٨ق/١٩٩٧م، ج ٢، ص ١٥٣؛ السرخسي، شمس الدين (٤٨٣ق)، المبسوط، تحقيق جمع من الافاضل (٣٠ج)، دارالمعرفة، بيروت، ١٤٠٦ق، ج ٢، ص ٤٥؛ ابن قدامه، المغنى، پيشين، ج ٢، ص ٣٤٧ و ٣٩٥.
١٠٤. الشوكاني، محمد بن علي الزبيدي (١٢٥٥ق)، نيل الاوطار من احاديث سيد الاخيار في شرح منتقى الاخبار (٩ج)، دارالجيل، بيروت، ج ٤، ص ١١٠.
١٠٥. النوري، پيشين، ج ٢، ص ٢٧٩.
١٠٦. الحر العاملي، پيشين، ج ٢، ص ٨١١.
١٠٧. النسايب، پيشين، ج ٤، ص ٧١؛ الدارقطني، پيشين، ج ٢، ص ٤٦؛ البيهقي، پيشين، ج ٤، ص ٣٣ و بسيارى از منابع ديگر.
١٠٨. الكليني، پيشين، ج ٦، ص ١١٥؛ الطوسي، تهذيب الاحكام، پيشين، ج ٨، ص ١٦١؛ الطوسي، الاستبصار، پيشين، ج ٣، ص ٣٥٢؛ النوري، پيشين، ج ١٥، ص ٣٤٥؛ مجلسي، پيشين، ج ١٠١، ص ١٩١؛ البيهقي، پيشين، ج ٧، ص ٤٣٦؛ الصنعاني، پيشين، ج ٧، ص ٣٠؛ المتقى الهندي، علي بن حسام الدين (٩٧٥ق)، كنز العمال، تحقيق الشيخ بكرى حياني - الشيخ صفوه السقا، مؤسسة الرسالة، بيروت، ج ٩، ص ٤٩٤.
١٠٩. البحراني، پيشين، ج ٢٥، ص ٥٢٨؛ الامام الشافعي، كتاب الام، پيشين، ج ٧، ص ١٨٢؛ السرخسي، پيشين، ج ٦، ص ٣٦.
١١٠. علامه حلي (٧٢٦ق)، تذكرة الفقهاء (٢ج)، ط ق، المكتبة الرضوية لاحياء آثار الجعفرية، تهران، ج ٢، ص ٦٠٤؛ الشهيد الثاني، پيشين، ج ٧، ص ٤٠٩؛ البهوتي، منصور بن يونس الحنبلي (١٠٥١ق)، كشف القناع، ط ١، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤١٨، ج ٥، ص ٧٥؛ ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم بن محمد المصري الحنفي (٩٧٠ق/١٥٦٣م)، البحر الرائق في شرح كنز الدقائق، تحقيق الشيخ زكريا عميرات، ط ١، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤١٨، ج ٣، ص ٢٢٩.
١١١. الحر العاملي، پيشين، ج ١٥، ص ١١٩؛ البيهقي، پيشين، ج ٧، ص ٢٣٣؛ ابن قدامه، المغنى، پيشين، ج ٨، ص ٥؛ ابن قدامه، الشرح الكبير، پيشين، ج ٨، ص ٥؛ البته در بسيارى از منابع تراجم و تاريخى اين مطلب آمده است.
١١٢. المصعب الزبيري، پيشين، ص ٧٨٧؛ طبري، پيشين، ج ٤، ص ٤٤٤؛ ابن اثير، پيشين، ج ٢، ص ٣١٢؛ ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد البستي (٣٥٤ق)، كتاب الثقات، ط ١، مؤسسة الكتب الثقافية، بي جا، ١٣٩٣ق، ج ٢، ص ٢٧٥؛ موسوعة الامام علي بن ابي طالب، ص ١٢٧؛ ابن ابي شيبه، عبد الله محمد العبيسي الكوفي (٢٣٥ق)، المصنف، تحقيق سعيد محمد اللحام، ط ١، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٩، ج ٧، ص ٢٧٢؛ الطوسي، الخلاف، پيشين، ج ٣، ص ٣٢٢؛ السرخسي، پيشين، ج ١٩، ص ١٦٣.
١١٣. ابن قدامه، المغنى، پيشين، ج ٧، ص ٣٨ و ٣٨٠؛ ابن قدامه، الشرح الكبير، پيشين، ج ٧، ص ٣٨٧-٣٨٦؛ الكاشاني، علاء الدين ابوبكر بن مسعود الحلبي الحنفي (٥٨٧ق/١١٩٦م)، بدائع الصنائع في ترتيب الشرايع، ط ١، المكتبة الحيدرية، باكستان، بي تا، ج ٢، ص ٢٤٠؛ البهوتي، پيشين، ج ٥، ص ٧٤.
١١٤. ابن ابي الحديد (٤٥٦ق)، شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، ط ٢، دار احياء الكتب العربية، قاهره، ١٣٨٧ق، ١٩٦٧م، افسست قم، ١٤٠٤ق، ج ١٩، ص ٣٥١.

طالع

سال ششم - شماره ٢٣ - باير ١٣٨٦

٢٤

۱۱۵. بخاری، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۱-۲۲۲ و ج ۵، ص ۳۶؛ ابن حجر، احمد بن علی العسقلانی (م ۸۵۲ق)، **فتح الباری فی شرح صحیح البخاری**، ط ۲، دارالمعرفة، بیروت، بی تا، ج ۶، ص ۵۹؛ المتقی الہندی، پیشین، ج ۱۳، ص ۶۲۳؛ الشامی، محمد بن یوسف صالحی (م ۹۴۲ق)، **سبل الہدی والرشاد فی سیرة خیر العباد**، تحقیق الشیخ عادل احمد عبدالموجود، ط ۱، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۲۲۰.
۱۱۶. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۵؛ ابن عساکر، پیشین، ج ۲۰، ص ۲۷؛ ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر الدمشقی (م ۷۷۴ق)، **البدایة والنہایة**، تحقیق علی شیری، ط ۱، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۱۴۷.
۱۱۷. العسکری، السیدمرتضی (م ۱۴۲۸ق، ۱۳۸۶ش)، **عبدالله بن سبا**، ط ۶، نشر التوحید، بی جا، ۱۴۱۳ق، ۱۹۹۲م، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۴.
۱۱۸. ابن عساکر، پیشین، ج ۱۹، ص ۴۸۴؛ ذهبی، **سیر اعلام النبلاء**، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۲.
۱۱۹. ابن کثیر، **البدایة والنہایة**، پیشین، ج ۷، ص ۱۵۲.
۱۲۰. همان، ج ۸، ص ۱۴.
۱۲۱. الاحمدی المیانجی، علی (معاصر)، **مواقف الشیعة**، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۴۱. نیز نک: التستری، الشیخ محمد تقی (معاصر)، **قاموس الرجال**، ط ۱، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص ۴۷۲؛ ابن اعثم، ابومحمد احمد بن اعثم الکوفی (م حدود ۳۱۴ق/۹۲۶م)، **الفتوح**، تحقیق علی شیری، ط ۱، دارالاضواء، بیروت، ج ۲، ص ۲۹۹-۳۰۰.
۱۲۲. البغدادی، المحبر، پیشین، ص ۵۳، ۵۶، ۴۳۵؛ الدولابی، پیشین، ص ۶۲ و ۱۱۵؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۹؛ ابن اثیر (م ۶۳۰ق)، **اسد الغابة فی معرفة الصحابة**، اسماعیلیان، تهران، بی تا، ج ۴، ص ۳۱۴ و ج ۵، ص ۶۱۴؛ ابن عساکر، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۹؛ البیهقی، پیشین، ج ۷، ص ۷۰-۷۱؛ ابن کثیر، **البدایة والنہایة**، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۴، ۳۳۰.
۱۲۳. ابن عبدالبر، ابو عمر یوسف بن عبدالله القرطبی (م ۴۶۳ق)، **الاستیعاب فی معرفة الاصحاب**، تحقیق الشیخ علی محمد معوض - الشیخ عادل احمد عبدالموجود، ط ۱، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ق، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۱۶۱؛ ابن حجر، احمد بن علی، **الاصابة فی تمییز الصحابة**، تحقیق الشیخ عادل احمد عبدالموجود - الشیخ علی محمد معوض، ط ۱، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ق، ۱۹۹۵م، ج ۴، ص ۶۱۹.
۱۲۴. البلاذری، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۹-۳۰۰ و ج ۲، ص ۹۸.
۱۲۵. المسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۵.
۱۲۶. ابن فندق، علی بن زید البیهقی (م ۵۶۵ق)، **لیاب الانساب واللقاب والاعتقاب**، تحقیق السیدمهدی الرجایی، مکتبه المرعشی النجفی، قم، بی تا، ج ۱، ص ۳۶۱ و ۳۹۶.
۱۲۷. المقریزی، تقی الدین احمد علی (م ۸۴۵ق)، **امتاع الاسماع**، تحقیق محمد عبدالحمید النمیسسی، ط ۱، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۰ق، ۱۹۹۹م، ج ۵، ص ۳۷۰.
۱۲۸. ابن حجر، **الاصابة**، پیشین، ج ۶، ص ۷.
۱۲۹. ابن معصوم، السید علی خان بن معصوم المدنی الشیرازی الحسینی (م ۱۱۲۰ق)، **الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة**، ط ۲، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۷ق، ص ۱۸۵.
۱۳۰. زبیر بن بکار، پیشین، ص ۷۹۰-۷۹۲.

١٣١. دخيل، پيشين، ص ٢٣٨-٢٤٧.
١٣٢. ابن عساكر، پيشين، ج ٢١، ص ١٣٠-١٣١؛ الذهبي، شمس الدين (م٢٤٨ق)، تاريخ الاسلام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، ط ١، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٧ق، ١٩٨٧م، ج ٤، ص ٢٢٧؛ همو، سير اعلام النبلاء، پيشين، ج ٣، ص ٤٤٤؛ ابن اثير، اسد الغابة، پيشين، ج ٤، ص ٣١٣، ابن حجر، الاصابة، پيشين، ج ٨، ص ٤٦٥؛ همو، البدايه و النهايه، پيشين، ج ٨، ص ٩٣.
١٣٣. الصفدي، صلاح الدين، الوافي بالوفيات (٢٤ج)، تحقيق احمد الارناؤت - تركي مصطفى، داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٢٠ق، ٢٠٠٠م، ج ٢٤، ص ٢٧٢؛ ابن خلدون، عبدالرحمن (م٨٠٨ق)، العبر، ج ٥، ص ٣٦٩.
١٣٤. الامين، اعيان الشيعة، پيشين، ج ٣، ص ٤٨٥.
١٣٥. دخيل، پيشين، ص ٢٣٨-٢٤٧.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

علوم

سال ششم - شماره ٢٣ - پاییز ١٣٨٦

٤٨